



## موضوع انشا:

# چگونه یک هدیه مناسب تهیه می کنید؟

## ساده ترین جواب

شرلوک هولمز کار آگاه معروف و معاونش واتسون رفته بودند صحرا نوردی و شب هم چادری زدند و زیر آن خوابیدند.

نیمه های شب هلمز بیدار شد و آسمان را نگرید. بعد واتسون را بیدار کرد و گفت:

نگاهی به آن بالا بینداز و به من بگو چه می بینی؟

واتسون گفت:

میلیون ها ستاره می بینم.

هلمز گفت:

چه نتیجه می گیری؟

واتسون گفت:

از لحاظ روحانی نتیجه می گیریم که خداوند بزرگ است و ما چقدر در این دنیا حقیریم.

از لحاظ ستاره شناسی نتیجه می گیریم که زهره در برج مشتری است، پس باید اوایل تابستان باشد.

از لحاظ فیزیکی، نتیجه می گیریم که مریخ در موازات قطب است، پس ساعت باید حدود سه نیمه شب باشد.

شرلوک هولمز قدری فکر کرد و گفت:

واتسون تو احمق بیست نیستی. نتیجه ی اول و مهمی که باید بگیری این است که چادر ما را دزدیده اند!



با این حساب من متوجه شده ام که کادو دادن یک امر خطیر است که بیشتر فرد را ناراحت می کند تا خوشحال. خوب حالا همه این بحث ها به کنار، هدیه خانوم چطور هستند؟ چقدری مناسب هستند؟

نیما:

هدیه دادن آداب مختلفی دارد، باید همیشه به نوع هدیه و فردی که به آن هدیه می دهیم دقت کنیم چرا که اگر یکی از اینها نامناسب باشد یکهو دیدید "هدیه رو وا نکرده پس فرستاد".

هیجان انگیزترین بخش هدیه دادن این است که تلاش می کنید مخاطبتان را بشناسید. مثل شاعری که می گفت "اگر به خانه ام آمدی، برای من ای مهربان چراغ بیاور"

در اینجا شاعر مستقیم به آن چیزی که لازم دارد اشاره می کند. کاش می شد بقیه اطرافیان هم به همین وضوح اعلام می کردند که چه چیزی را به عنوان هدیه می پسندند. مثلاً مادرها می گفتند "برای من ای مهربان یه سرویس چینی با گل های ریز قرمز بیاور" اما هر چقدر که فکر می کنم حتی به قافیه این شعر زیرشلوار و جوراب نمی آید، پس چطور برای روز پدر تنها هدیه همین می شود؟

بعد از هدیه مناسب، کادو کردن هدیه هم جزء کارهای مهم برای این ماجراست. طوری که حتی می توانید یک پاک کن را خیلی قشنگ کاغذ کادو کنید و با روبان ببیچانید و به عنوان یک کادوی خاص به دوستانتان هدیه دهید و بگویید "این هدیه است تا با اون گذشته ناخوشایندتون رو پاک کنید"

و از این دست خلاقیت ها که هم جایگاه شما را بالا می کشد و هم موجودی کارتتان را زیاد پایین نمی کشد.

شاگرد ردیف آخر: هدیه همین لبخند است.

به نام خدایی که خود هدیه است.

خب من با اینکه باز دیر سر کلاس حاضر شدم ولی همین لطف آقای جباری که فقط با یک پس گردنی به کلاس راهم دادند را یک هدیه بزرگ حساب می کنم و موضوع انشایم را با همین اتفاق شروع می کنم.

اینکه شاگرد ردیف اول در انشایش گفت که شاگرد ردیف آخر دیده نمی شود باید بگویم که سخت در اشتباه است چرا که همین هفته پیش آقای ناظم من رو روی صف برد و به همه گفت برای من هو بکشند! من آنجا به عنوان یک شاگرد ردیف آخر حسابی دیده شدم!

تازه بعد از مدرسه هم سر چهارراه بالایی آنجا هم حسابی دیده می شوم. البته به این معنی نیست که از هدیه زیر شلواری خوشحال نشوم. مادرم می گوید کافیس آدمای یاد هم باشند. من همیشه به یاد مادرم هستم و با این کار روزی هزار بار برایش هدیه مناسب می فرستم و او هم با پختن قرمه سبزی یک هدیه بزرگتر به من می دهد.

شاگرد ردیف اول: حواسمان به هدیه ها باشد.

به نام خداوند هدیه بده خدا یا به ما هی تو نعمت بده این که آقای جباری این موضوع را برای انشا انتخاب کرده اند می تواند دلایل پنهان زیادی داشته باشد. یا تولد ما نزدیک است یا احتمالاً سالگرد تولد خودشان. به هر حال همانطور که همه توی تلگرام خوانده ایم که "پشت هر شوخی کردنی کلی حرف جدی هست"، پشت هر موضوع انشایی هم قطعاً یک خواسته ای هست. در حالت کلی هدیه دادن خیلی مهم است. اینکه هدیه را چطور بدهیم، به کی بدهیم و اصلاً این هدیه را از بالای میز بدهیم یا زیرمیزی رد کنیم؟

برای هدیه دادن شخصیت فرد خیلی مهم است، جایگاهش و حتی ردیف صندلی اش. مثلاً برای یک شاگرد ردیف اول چیزهایی که به چشم بیاید مثل کت و شلوار و اینها خیلی مهم است ولی شاگرد ردیف آخر انقدر در کلاس مهم نیست و دیده نمی شود که حتی یک زیرشلواری هم می تواند هدیه مناسبی باشد.

نوع شخصی هم از نکات مهم است، طوری که مثلاً برای آقای جباری یک آینه یا یک قاب عکس از خودشان می تواند یک گزینه عالی باشد تا هی خودشان را نگاه کنند و از دیدن رخ زیبایشان قند در دلشان آب شود و برای کسی مثل آقای ناظم بهترین هدیه می تواند کتاب باشد، کتابهای آموزنده و پرروشی مثل "بیشعوری"، "ابله" و "لطفاً گوسفند نباشید".

رضا: هدیه در کنار آرزو

به نام خداوند آرزو، رویاها خدای هدیه خدای ساراها آقای جباری هر بار با پیش کشیدن یک اسم دختر وفای من را در برابر دختر همسایه مان آرزو به محک می گذارد. آن از انشاهای قبلی که هی رؤیا و خاطره داشت، این هم از هدیه که اتفاقاً انگار خودشان ذکر کرده اند که مناسب است!

البته وقتی موضوع انشا را برای آرزو گفتم که نظرش را در مورد هدیه مناسب بگوید، کمی لپ هایش گل انداخت و گمان کنم این هدیه را با چیزی که ما به آن کادو می گوئیم حسابی اشتباه گرفته است! چرا که از آن شب به بعد هم هی به صورت اتفاقی برایم عکس ست انگشتر و گردنبند می فرستد!

البته نه که من اهل کادو دادن نباشم، من از آن دسته جنتمن هایی هستم که دنبال بهانه ای هستم تا آرزو را خوشحال کنم. مثلاً برای تولدش یک ترازوی دیجیتالی گرفتم. گرچه بعدش آرزو قهر کرد و گفت "منظورت اینه من چاقم؟"

برای عید برایش یک قلب پلاستیکی خریدم که یک تیر تویش رفته بود و باز آرزو قهر کرد که "چرا فقط یک تیر درون قلبت رفته؟ منظورت اینه من ارزش تیرهای بیشتری ندارم؟"

این بار آخری همینطور بدون مناسبت برایش یک عطر خریدم. باز هم قهر کرد و ترجیح دادم در مورد دلیلش حرفی نزنیم!